

## فصل هشتم: سفرنامه، حسب حال، زندگی نامه

### اهداف کلی فصل:

۱. آشنایی با جلوه‌های هنری و ادبی سفرنامه، حسب حال و زندگی نامه نویسی
۲. آشنایی با نمونه‌هایی از سفرنامه، حسب حال و زندگی نامه‌ی نویسندگان گذشته و معاصر
۳. آشنایی با برخی از چهره‌های ادبی صاحب سفرنامه، حسب حال و زندگی نامه
۴. توانایی انجام فعالیت‌های یادگیری



## درآمدی بر سفرنامه، حسب حال، زندگی نامه

ثبت دیده، ناشنیده و ناو تجربیاتی که فرد در مسیر سفر خویش به نقاط دور و نزدیک به آن نداشت می یابد. به آفرینش آثاری خواندنی و دل پسند به نام «سفرنامه» می انجامد که در ادبیات ملت با جایگاهی ویژه دارد. سفرنامه در بردارنده‌ی اطلاعاتی سودمند در باره‌ی مسائل جغرافیایی، اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی و... است. در حسب حال نویسی، نویسنده به بیان حالات و احساسات خویش می پردازد و بازبانی صمیمی، روان و دل نشین از دغدغه‌هایی که در باره‌ی خود دارد، سخن می گوید.

بیان مسیر زندگی و حوادث و فراز و نشیب‌های آن بخش دیگری از ادبیات ملت است (زندگی نامه) که گذشته را شناساندن نویسنده، اطلاعاتی مفید از عصر و روزگار او نیز به دست می دهد. در طول این فصل و نیز در سال‌های آینده با نمونه‌هایی از سفرنامه حسب حال و زندگی نامه آشنا خواهیم شد.



## درس بیستم

ناصر خسرو قبادیانی (۳۹۶-۴۲۸ ه. ق) حکیم، شاعر و جهانگرد مشهور ایرانی است که در دهه دوپهل ساسانی جهان گونگه خود گفته است. از خواب غفلت بیدار شده و سفر بیست ساله را آغاز کرد و سفرنامه‌ی ناسرخسرو شرح مسافرت‌های او به سرزمین‌های اسلامی و شامل شایسته‌هاست. ملاقات‌های وی در حواشی است که در طول این سفر تاریخ داده است. ناسرخسرو ساده و توضیحات آن دقیق است و اطلاعاتی بسیار ارزنده از روزگار نویسنده به دست می‌دهد.



### سفر به بصره

چون به بصره رسیدیم، از برکتی و عاجزی به دیوانگان مانند بودیم و سه ماه بود که سوی سر باز نکرده بودیم و می‌خواستیم که در کرباب روم باشد که گرم شوم که بواسر بود و جامه نبود من و برادرم هر یک لنگی<sup>\*</sup> کهنه پوشیده بودیم و پلاس<sup>\*</sup> پاره‌ای در پشت بسته از سر ما بگشتم اکنون ما را که در حمام گذارد به خوبینگی بود که کتاب در آن می‌نهادم به فرو ختم و از بسای آن درنگی چند، سیاه، در کاغذی کردم که بر کرباب بان دهم تا باشد که ما را درنگی زیادت تر در کرباب بگذارد که شوخ از خود باز کنیم چون آن درکانت پیش او نهادم، در ماکریست، پنداشت که ما دیوانه ایم گفت: بروید که هم اکنون مردم از کرباب بیرون می‌آیند، و نگذاشت که ما به کرباب در رویم، از آن جا با خجالت بیرون آیم و به شتاب برخیزیم، کو دوکان بر در کرباب بازی می‌کردند، پنداشتند که ما دیوانگانیم، در پی ما افتادند و سنگ می‌انداختند و بانگ می‌کردند، ما به گوشه‌ای باز شدیم و تعجب در کار دنیا می‌نیکرستم و نمکاری<sup>\*</sup> از ماسی وینار مغربی می‌خواست، و هیچ چاره نداشتیم.

خزان که وزیر فلک ساوازه که او را ابو الفتح علی بن احمد می گفتند. مردی ابل بود فضل داشت از شعر و ادب و حکم کرمی تمام. به بصره آمد و بود پس مراد آن حال با مردی پارسی که هم از ابل فضل بود آشنایی افتاد و او را با وزیر صحبتی بودی و این امر و پارسی هم دست تنگ بود و دوستی نداشت که حال مرا منتهی کند. احوال مرا نزد وزیر باز گفت چون وزیر بشنید. مردی را با اسی نزدیک من فرستاد که چنان کهستی بر نشین\* نزدیک من آیی. من از بد حالی و بر بنگلی شرم داشتم و رفتن مناسب ندیدم. ز قده ای\* نوشتم و خذری خوانتم و گفتم که بعد از این به خدمت رسم... و غرض من دو چیز بود: یکی بی نوابی و دویم گفتم همانا او را تصور شود که مراد فضل مرتبه ای است زیادت. تا چون بر ز قده ای من اطلاع یابد قیاس کند که مرا اعلیت چیست. تا چون به خدمت او حاضر شوم خجالت نبرم. در حال سی دینار فرستاد که این را به بسای تن جامه بدیدم. از آن دو دست جامه می شوخ ساختم و روز سوم به مجلس وزیر شدیم. مردی ابل و ادیب و فاضل و شوخ منظر و متواضع دیدم و متدین و خوش سخن. ما را به نزدیک خویش باز گرفت. و از اول شعبان تا نیمی رمضان آن جا بودیم. و آن چه آن اعرابی گراشی شتر بر ما داشت. به سی دینار. بهم این وزیر بفرمود تا بدو دادند و مرا از آن رنج آزاد کردند. خدای. تبارک و تعالی. بمسی بندگان خود را از عذاب قرض و دین\* فرج\* داد. پس سخن ساخت و آبلد. و چون بخوانیم رفت. ما را به انعام و اکرام به راه دیار کسب کرد. چنان که در کرامت و فراغ\* به پارس رسیدیم. از برکات آن آزاد مرد. که خدای. غزوجل. از آزاد مردان خشنود باد.

بعد از آن که حال دنیاوی ما نیک شده بود و هر یک لباسی پوشیدیم. روزی به در آن کرمانه شدیم که ما را در آن جا کنداشند. چون از در فریتم\* که ما به بان و بر که آن جا بودند. همه بر پای خاستند و بایستادند چندان که ما در حمام شدیم. و ذلک\* و قیم\* درآمد و خدمت کردند و به وقتی که بیرون آیدیم بر که در صلح\* کرمانه بود. همه بر پای خاست

بودند و نمی‌نشستند. اما ما جامه پوشیدیم و بیرون آمدیم. و در آن میانه شنیدیم: «خامی به یاری از آن خود می‌گوید: «این جوانان آنانند که فلان روز ما ایشان را در حمام کُنداشتیم، و نگان بردند که ما زبان ایشان ندانیم؛ من به زبان تازی کُندم که: «راست می‌گویید. ما آنانیم که پلاس پاره ما بر پشت بسته بودیم». آن مرد نخل شد و نذرنا خواست و این برود حال در مدت بست روز بود و این فصل بدان آوردم تا مردم بدانند که به شدتی که از روزگار پیش آید، نباید نالید و از فضل و رحمت کردگار بخل جلاله و عظمه نوازانه. ما امید نباید شد که او تعالی بزرگوار است.

### توضیحات:

۱. موی سر را تراشیده بودیم.
۲. راه خواهد داد. اجازه‌ی ورود خواهد داد.
۳. چرک و آلودگی از بدن پاک کنیم.
۴. با او رفت و آمد و دوستی داشت.
۵. وضع مالی خوبی نداشت.
۶. به حال من رسیدگی کند.
۷. فوراً، بلافاصله
۸. بابت کرایه‌ی شتر از ما طلب داشت.
۹. وارد شدیم.
۱۰. احترام گزاردند.
۱۱. بزرگ است شکوه او و لطف او فراگیر.

### خودآزمایی:

۱. معادل امروزی عبارات زیر را بنویسید.  
بخواستم رفت، برنشین، دررویم.
۲. چرا ناصر خسرو دعوت وزیر را نپذیرفت؟
۳. بیت مشهور فردوسی: «چنین است رسم سرای درشت گهی پشت زین و گهی زین به پشت»  
با کدام قسمت متن ارتباط معنایی دارد؟ توضیح دهید.
۴. ناصر خسرو از حوادثی که برایش پیش آمده است، چه استفاده‌ای می‌کند؟
۵. حرف «ک» در خُرجینک به چه معنی است؟ دو نمونه‌ی دیگر از این کاربرد را در درس بیابید.

نوشتگی زیر کزیده ای از کتاب «پرستود قاف» سزنامه می حج - طبرضا قزو و «استند  
 ۱۳۴۲ شاعر معاصر است. این سنی دیرین است که حج گزاران ابل قلم خاطرات بر داشت بی  
 خود را از حج در قالب سزنامه به رشتی تحریر می آورند. دقت زیر بانو نهای از این سزنامه با  
 آشنای شویید.

## پرستود قاف

بوی مدینه می آید. این را از نم نم باران نمیدم. دل ما بی تاب اند و چشم ما گریان بسمت چنان مسجد  
 شجرو. است کلم کلم شهری سپید پوشش به استقبلمان می آید و من چه قدر دوست دارم به صبح را ببینم و چه قدر  
 و لم می خواهد مدینه را ببینم و چه قدر دوست دارم شکل های مدینه را ببینم. کبوتران حرم رسول الله (ص) را.



سه دانگ از پشت باید بزمین جا باشد و ما دست این جا را نمی توانیم درک کنیم پیرمردی شروع کرده است به روضه خواندن و کاروان می‌گریه و اتوبوس آرام حرکت می‌کند و نم‌نم باران می‌بارد و دل‌هایی قرار است در کفلی وصال نزدیک: قدم به شهری گذاشته ایم که روزی پیامبر (ص) علی (ع) و فاطمه (س) در آن کام می‌زدند. جای پای تمام امامان را در این خاک می‌توان دید و عطر بال فرشتگان را می‌شود حس کرد.

اتوبوس از روی پلی بالای رود چشتم برمی‌گردانیم؛ کعبه سبز رسول الله (ص) را می‌بینیم و اشتیاق و اندوه. سنگ می‌شود در چشم ما. ماشین دوری می‌زند و می‌رود به سمت خیابان علی بن ابی طالب (ع). جلوی ساختمانی چند طبقه شبیه تل‌های یک ستاره‌ای خودمان توقف می‌کند.

\* شنبه ۱۳۷۲/۲/۲۷ - بقیع

مدینه نمی‌ازد است و بقیع نمی‌ازد این قبرستان نه چندان بزرگ. چه بزرگ مردان و شیرزنانی را در خود جای داده است.

از شارع علی بن ابی طالب می‌گذرم: برای رسیدن به بقیع از محل ایکان مآثر رسول الله (ص) فقط پنج دقیقه راه است. مدینه یک دست سفید پوشیده است و ساختمان‌های شترسپید رنگ اند و چند طبقه از جنس سیان و گاه سنگ. با آرام‌های اجنبی فراوان و تبلینات فراوان تر بقیع حسیده است به حرم رسول الله (ص) و اصلاً اگر خوب دقیق شویم می‌بینیم بقیع و حرم کی است بقیع جزئی از حرم است و حدود حرم - آن طور که کتاب ما نوشته اند مشهور است - چهار فرسخ است. در چهار فرسخ.

این جا همان جایی است که پیامبر در موردش گفته است: «در روز قیامت سختین مکانی که شکافته می شود، بیع است از آن بقع و هزار نفر صحرای محشر حاضر می شوند که چهره ایشان چون ماه شب چهارده می درخشند و بی حساب وارد بهشت می شوند. من کنار چنین خاکی ایستاده ام با چشم و دلی گریان و دیگران هم می گیرند از درد کلم در بیع را بازمی کنند و صحبت نسبتاً زیادی که ساعت باست مقررند وارد بیع می شوند. نگاه می کنم خیلی با همان جا کنش تا راد آورده اند و با پای برهنه به طرف بیع می روند. از کوچه ای کوچکت در قسمت شرق مسجد النبی می گذریم، کوچه ای که فاصله ی بین دو دیوار است. وارد بیع می شوم. بخل دستی ام می گوید: این قبر، قبر فاطمی بنت اسد است مادر حضرت علی (ع)، سری تکان می دهم به علامت تسکین آن قبر جلویی، قبر عباس، عمومی پنجم است و آن چهار سنگ قبر چهار امام معصوم، آن اولی که نزدیک تر از همه به قبر فاطمه است، امام محبتی (ع) است یعنی همان کودکی که در دامان پیامبر بزرگ شد و رسول الله (ص) نمی گذاشت یک لحظه بر زمین بماند و همیشه در آغوشش می گرفت. چرا این جا و چرا این گونه؟ بعد از رحلت پیامبر و شهادت پدر و مادر، وصیت کرده بود و او را کنار پیامبر دفن کنند اما جنازه را تیر باران کردند و ناچار این جا دفن شد. آن دیگری امام سجاد (ع) است، پسر برادر از کربلا آمده بود و بیچ گاه بعد از آن واقعه در زیر سقف نیا سود و همیشه به یادگشتی پدر و آن بقع دو دوق دید کاش گریان بود و تقدیر چنین شد که اینک نیز آفتاب، سنگ مزارش باشد. آن سنگ سومی، قبر خورشید علم است، امام باقر (ع) و چهارمی امام صادق (ع)، دست در کردن پدر انداخته است و نجاش بیست کاظمین است. این چهار تن در یک فضای سنگ چین به اندازه ی دو متر در دو متر خفته اند و در فاصله ی کمی از آن لعباس عمومی پیامبر خفته است. دیواری خراب شده و سنگ چین، دور تا دور این مرقد بومی تابناک کشیده شده است. از سمت



به بلندی صد و یک متر باقی مانده از کلبه‌هایی که پیش تر وجود داشت و حالا خرابش کرده اند و من می‌خواهم بجز را در کوزه‌ای بریزم و آن به عظمت او چند سطر خلاصه کنم اگر می‌شود و شش بار فاتحه می‌خوانم و شش سلام می‌دهم و می‌مانم چه کنم. نمی‌توانم دل بکنم. نمی‌توانم تکان بخورم. فرصت کم است. بلندی شوم و می‌روم به سمت چپ در رودی به جایی که چند نفر ایستاده اند و یکی شان که مرد کاملی است عجیب گریه می‌کند و شانزدهایش چه تکانی می‌خورد و گاه زمزمه‌ای دارد با خود می‌گوید: «این جا کجاست؟ جوانی عسکری و هم وطن کاغذی نشانم می‌دهد. نقشه‌ی بیع است. بهمان جامی نشنیم به تا شام می‌گویم. پس این جا قبر ام البنین است؟ سری تکان می‌دهد و می‌گوید: آن دو قبر کنارش هم دو تن از عمه‌های پیاپی هستند.» صیفه «و عاتکه». بهمان جامی نشنیم و یاد ابوالفضل (ع) می‌افتم و کمی بعد یکت جانبا زیم از گرد راه می‌رسد. به جراه مردی که تصدیق دارد و آرام زمزمه می‌کند که دل رami برد به صحرا می‌گره. وقت کم است و باید عجل کرد. اگر درک درستی داشته باشیم، باید بوی بهشت را از همین جا استشمام کنیم.

## خود آزمایی:

۱. چرا نویسنده نام سفرنامه‌ی خود را «پرستو در قاف» گذاشته است؟
۲. چرا نویسنده معتقد است که در مدینه می‌توان عطر بال فرشتگان را حس کرد؟
۳. دو نمونه‌ی «جان بخشی به اشیا» (تشخیص) را در متن پیدا کنید.
۴. مقصود نویسنده از جملات «بوی مدینه می‌آید؛ این را از نم باران فهمیدم» چیست؟
۵. مقصود نویسنده از جمله‌ی «و تقدیر چنین شد که اینک نیز آفتاب، سنگ مزارش باشد» چیست؟
۶. جمله‌ی «می‌خواهم بحر را در کوزه‌ای بریزم» یعنی چه؟ این جمله یادآور کدام بیت مولوی است؟
۷. نثر تاریخی درس قبل را با نثر امروزی این درس، مقایسه کنید.